

برخی از شواهد زمینه سازی خلافت حضرت علی (ع) در گفته های خدا و پیامبر

آیه ولایت: ولیّ شما فقط خدا، پیامبر و مؤمنانی هستند که نماز را به پا داشته و در رکوع زکات می دهند.

آیه ابلاغ خلافت امام علی(ع): ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.

حدیث يوم الدّار: پیامبر خدا(ص) در اولین محفل علنی کردن دین اسلام فرمود: علی برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید

حدیث منزلت: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

حدیث معروف ثقلین: من در میان شما دو چیز باقی می گذارم که اگر آنها را دستاویز قرار دهید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند. ای مردم بشنوید! من به شما رساندم که شما در کنار حوض بر من وارد می شوید، پس من از شما درباره رفتارشان با این دو یادگار ارزشمند سؤال خواهم کرد، یعنی کتاب خدا و اهل بیتم.

حدیث قلم و دوات: قلم و دواتی بیاورید که چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب الهی نزد ماست و همین برای ما کافی است».

حدیث خلفای ۱۲ گانه بعد از پیامبر: تا روز قیامت رهبران مسلمین ۱۲ نفرند و تا موقعی که اینها امام باشند امت به خیر و خوشی خواهد.

خلاصه مطالبی که پیامبر در غدیر خم در تاکید ولایت حضرت علی(ع) مطرح کردند.

۱- به راستی علی بن ابی طالب برادر، وصی و جانشین من و امام بعد از من است. کسی که نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شما (و سرپرست شما) بعد از خدا و رسولش می باشد.

۲- اطاعت علی واجب و مخالفت او ممنوع است.

۳- امامت در نسل علی(ع) خواهد بود.

۴- مخالفت با ولایت علی قابل بخشش نیست.

۵- علی برترین مردم بعد از من است.

۶- علی مفسر قرآن و جامع الکلمات است.

۷- امامت علی (ع) باعث کمال دین است .

۸- رابطه علی (ع) با پیامبر(ص): پیامبر شما بهترین پیامبر، وصی شما بهترین وصی و فرزند او برترین اوصیاء هستند.

۹- علی(ع) در قرآن: ای مردم! قرآن به شما معرفی می کند که امامان بعد از علی فرزندان اوست و من نیز گفتم به شما که علی از من و من از او هستم.

۱۰- فرزندان پیامبر(ص) از نسل علی(ع) است: ای مردم! نسل هر نبی از صلب خودش بود، ولی ذریه من از نسل علی است.»

۱۱- دوستان و دشمنان علی(ع): به راستی دشمن نمی دارد علی را جز شقی و دوست نمی دارد علی را جز انسان با تقوی و ایمان نمی آورد به او جز مؤمن با اخلاص..

۱۲- علی اولین وصی و مهدی آخرین آنها: براستی من پیامبر و وصی من است. بیدار باشید که آخرین امامان مهدی قائم از ماست.

۱۳- گرفتن بیعت برای علی(ع) و امامان بعد از او: هر کس من صاحب اختیار اویم، این علی صاحب اختیار اوست» تا می رسد به اینجا که بدانید که من با خدا بیعت و علی با من بیعت کرده است و من از جانب خدا برای او از شما بیعت می گیرم.. آنگاه فرمود: ای مردم! با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمایید و با علی امیرمؤمنان و حسن و حسین و امامان از ایشان به عنوان کلمه باقیه بیعت کنید»(۲۴) و هر کس بیعت را بشکند به ضرر خویش شکسته است و هر کس به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند خداوند به او اجر بزرگی عنایت می فرماید.

۱۴- پیشگامان ثابت قدم رستگاران: پیامبر اکرم(ص) هشدار داد: پیشگامان ثابت قدم در بیعت با او (علی) و دوستی او و تسلیم شدن به عنوان حاکم مؤمنین (و ماندن بر این بیعت) رستگاران در بهشت نعیم.

پی نوشت ها:

۱. «هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم ؛ این (علی) برادر و خلیفه بعد از من در میان شما است. رک تاریخ ابن اثیر، بیروت دارصادر ۱۳۹۹ هـ ج ۲، ص ۶۳ و بحارالانوار، داراحیاء التراث، ج ۳۸، ص ۱۴۴.
۲. اما ترضی ان تكون بمنزلة هارون من موسی، ای علی راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی؛ ر- ک صحیح بخاری، داراحیاء التراث، ج ۵، ص ۲۴.
۳. سوره مائده، آیه ۶۷.
۴. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، داراحیاء التراث، ج ۳۷، ص ۲۰۶ و عوالم ج ۱۵، ص ۳۰۷ و الغدیر، ج ۱، ص ۱۲.
۵. سوره مائده، آیه ۵۵.

۶. بحار، ۲۱۵ - ۲۰۷
۷. سوره زخرف، آیه ۲۸.
۸. سوره مجادله، آیه ۲۲.
۹. سوره انعام، آیه ۸۲.
۱۰. سوره مؤمن، آیه ۴۰.
- ۱۱-سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.
۱۲. سوره واقعه، آیه ۱۱.

آیه ابلاغ خلافت امام علی(ع): ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.

دلیل ترس پیامبر (ص) از ابلاغ آیه خلافت امام علی (ع) چه موضوعی بود؟

پاسخ این سوال خیلی ساده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از آغاز زمینه سازی برای معرفی علی علیه السلام، می کرد تا موضوع خلافت ایشان جابجفتد، و زمینه سوء استفاده از دیگران گرفته شود و همه مردم در جریان قرار گیرند و لذا از آغاز دعوت خود در موارد گوناگون وصی خود را به مردم گوش زد می کرد، اما بعدها که زندان بیدار شدند و فهمیدند که پیامبر برای بعد از خود هم تکلیف مردم معین نموده، و شروع به سمپاشی کردند، ایشان خائف بودند که نکند زیر بار نروند و توطئه کنند لذا خداوند دلداری می دهد که خداوند تو را از شر آنها محفوظ می دارد. از دست سیاست بازان که در فکر قبضه خلافت اند.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (مائده: ۶۷):

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

معنای این آیه صرف نظر از آیات قبل و بعدش روشن است، زیرا در آیه دو نکته به طور روشن بیان شده است: یکی دستوری است که خدای تعالی به رسول الله (ص) داده است - البته دستور اکیدی که پشت سرش فشار و تهدید است - به اینکه پیغام تازه ای را به بشر ابلاغ کند و یکی هم وعده ای است که خدای تعالی به رسول خود داده که او را از خطراتی که در این ابلاغ ممکن است متوجه وی شود نگهداری کند. این آیه با آیات قبل و بعدش که درباره اهل کتاب نازل شده است، هیچ تناسب و سازگاری ندارد و بنابراین این آیه همراه آیات قبل و بعدش نازل نشده است و مراد از بلغ ما انزل الیک ابلاغ حکمی به اهل کتاب نبوده است و مراد از الناس نیز اهل کتاب نبوده است، زیرا اولاً از جمله **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** بر می آید حکمی که این آیه در صدد بیان آن است و رسول الله (ص) مامور به تبلیغ آن شده، امر مهمی است که در تبلیغ آن، یا بر جان رسول الله و یا بر پیشرفت دینش بیم خطر وجود دارد و اوضاع و احوال یهود و نصاری آن روز طوری نبوده که از ناحیه آنان خطری متوجه رسول الله (ص) بشود تا مجوز این باشد که رسول الله (ص) دست از کار تبلیغ خود بکشد و یا برای مدتی آن را به تعویق بیندازد و حاجت به این باشد که خدا به رسول خود - در صورتی که پیغام تازه را به آنان برساند - وعده حفظ و حراست از خطر دشمنش را بدهد.

ثانیاً اگر این خطر، چشم زخمی بوده است که احتمالاً ممکن بوده از اهل کتاب به آن حضرت برسد، جا داشت این سوره در اوایل هجرت نازل شود که حضرت در شهر غربت و در بین تعدادی اندک از مسلمین آن شهر به سر می برد و از چهار طرفش یهودیان او را محصور کرده بودند، آن هم یهودیانی که با قدرت به مبارزه علیه رسول الله (ص) برخاسته و صحنه های خونینی نظیر خیبر و

امثال آن را به راه انداختند، ولی این سوره در اواخر عمر شریف آن حضرت نازل شده است که همه اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمین در گوشه ای غنوده اند، پس بطور روشن معلوم شد که آیه مورد بحث هیچگونه ارتباطی با اهل کتاب ندارد، علاوه بر این، در این آیه تکلیفی کمرشکن و طاقت فرسا به اهل کتاب نشده است تا در ابلاغ آن به اهل کتاب، خطری از ناحیه آن ها متوجه رسول الله (ص) بشود.

ثالثاً در ابتدای بعثت که حضرت تکالیف بسیار سنگین تری مثل دعوت مشرکین متصلب و خشن و خونریز به توحید و ترک بت پرستی را بر دوش داشت، این تهدید و وعده ای که امروز به رسول الله (ص) می دهد آن روز نداد، پس معلوم می شود پیغام تازه، خطرناک ترین موضوعی است که رسول الله (ص) به تازگی مامور تبلیغ آن شده است. بنابراین هیچ شک و تردیدی نیست که این آیه در بین آیات قبل و بعد خود اجنبی و سیاق آن با سیاق آنها متفاوت است. همچنین وجوه دیگری که اهل سنت در مورد شأن نزول این آیه گفته اند مثل ابلاغ حکم رجم هم حکمی نیست که باعث مخالفت شدید مردم و ترس رسول خدا شود، زیرا همان طور که گفته شد، مأموریت های سنگین تری مثل دعوت مشرکین به توحید و بت پرستی باعث نگرانی و ترس رسول خدا از مردم نشد.

احتمال دیگری هم که برخی مفسرین اهل سنت ذکر کرده اند که مراد از يعصمک من الناس این است که خدا تو را از بین مردم معصوم قرار می دهد، نیز بسیار مضحک است، زیرا علاوه بر این که از نظر لغت و دستور زبان عرب، دارای اشکال است و علاوه بر این که این معنا با قبل و بعد آن نیز ناسازگار است، از نظر کلامی نیز دارای اشکال است، زیرا در این صورت خداوند در اواخر عمر رسول خدا به ایشان وعده می دهد که در آینده تو را به مقام عصمت می رسانم!

در واقع مفسرین اهل سنت برای اینکه اعتراف به حقیقت در مورد معنا و شأن نزول این آیه برایشان مشکل بوده است، در معنای این آیه احتمالاتی بسیار بعید را آسمان ریسمان کرده اند تا به معنای واضح آیه اعتراف نکنند.

اینک به تجزیه و تحلیل خود آیه می پردازیم:

آیه شریفه به رسول خدا دستور می دهد که امر مهمی را به مردم ابلاغ کن. آن امر هر چه هست امری است که رسول الله (ص) از تبلیغ آن می ترسد و در دل بنا دارد آن را تا یک روز مناسبی تاخیر بیندازد، چه اگر ترس آن جناب و تاخیرش در بین نبود حاجتی به این تهدید که بفرماید: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ نبود.

اولاً این امر — برخلاف برخی مفسرین اهل سنت — مجموع دین نبود، زیرا از آنجا که رسالته در ادامه آیه به معنای مجموع دین است، بنا بر این احتمال، معنای آیه این گونه می شود که ای پیامبر! مجموع دین را ابلاغ کن که اگر مجموع دین را ابلاغ نکنی، مجموع دین را ابلاغ نکرده ای! علاوه بر این با ادامه آیه که خدا تو را از مردم حفظ می کند نیز ناسازگار است. ثانیاً از آنجا که طبق آیه ۳۹ سوره احزاب: ...الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...، پیامبران الهی در راه تبلیغ دین، بیمی از جان خود ندارند، ترس پیامبر از ابلاغ این آیه، ترس از جان خود یا ترس از چشم زخم نبوده است و بنابراین ترس از نپذیرفتن مردم و مخالفت مردم و اختلاف امت بوده که شاید این نپذیرفتن و این اختلاف موجب نابودی اصل دین شود و به همین دلیل هم ترس از اهل کتاب یا مشرکین و کفار نبوده است، زیرا در آن زمان اسلام در سراسر جزیره العرب گسترش یافته بود و اهل کتاب یا مشرکین و کفار دارای قدرتی نبودند که بتوانند اصل دین را با خطر مواجه سازند یا از پذیرش یا نپذیرش آن ها رسول خدا دچار ترس و تردید شود، پس مراد از الناس در آیه خود مسلمانان هستند و ترس رسول خدا هم ترس از عدم پذیرش آن ها و اختلاف امت بوده است. حال این چه دستوری است که ممکن است مسلمانان، مخصوصاً خواص صحابه از پذیرش آن سرباز زنند و

امت دچار اختلاف شود؟ و این چه حکمی است که عدم ابلاغ آن مساوی عدم ابلاغ اصل رسالت است؟ جواب هر دو سؤال یک چیز است: مسأله جانشینی رسول خدا که هم ابلاغ آن مساوی بقای رسالت پس از رسول خدا از طریق امام و جانشین پس از اوست و هم این مسأله، مسأله ای است که ممکن است برخی صحابه از پذیرش آن سرباز زنند. حال چرا رسول خدا ص از اینکه برخی صحابه جانشین او را نپذیرند، نگران است، جواب این است که شخصی که حضرت مأمور بود او را به عنوان جانشین خود معرفی کند، پسر عمو و داماد خودش بود و ممکن بود صحابه او را متهم کنند یا لاقلاً چنین گمان کنند که در این مسأله مهم، مصالح مسلمین را رعایت نکرده است و شخصی از بستگان خودش را به عنوان جانشین خودش معرفی کرده است و لذا از پذیرش آن سر باز زنند که خدا امر اکید به ابلاغ فوری این دستور می کند.

برای مطالعه بیشتر در مورد دیدگاه های شیعه در مورد این آیه می توانید به تفاسیر ذیل این آیه، مخصوصاً تفسیر المیزان مراجعه کنید. علامه طباطبایی ره در تفسیر المیزان، ذیل این آیه، به طور مفصل هم دیدگاه شیعه در مورد این آیه را بیان کرده است، هم احتمالات دیگری که اهل سنت ذکر کرده اند را بیان کرده و جواب داده است و هم برخی روایاتی که محدثین شیعه و سنی در ذیل این آیه ذکر کرده اند را آورده و بررسی کرده است.

اما این که در سؤال آمده است که اگر مراد از این آیه ابلاغ جانشینی حضرت علی علیه السلام بوده است، چرا رسول خدا ص در ابتدای بعثت که جانشینی حضرت علی علیه السلام را در بین بستگان خود اعلام کرد، بیمی به دل راه نداد و از مشرکین نترسید، با آنکه در آن زمان نه حکومتی داشت و نه قدرتی، جواب این است که:

اولاً به این دلیل که پیامبر خدا ص در آن زمان هنوز دعوتش را علنی نکرده بود و پیروانی نداشت، مشرکین، اصل پیامبری او را هم جدی نمی گرفتند و به عنوان شوخی تلقی می کردند، چه برسد به جانشین او. لذا در آن جلسه اقربین وقتی رسول خدا (ص) علی (ع) را وصی خود خواند، حضار بنای تمسخر گذاشتند. به همین دلیل جانشینی او را هم به شوخی گرفتند و با شوخی ابوطالب را مسخره کردند که از این به بعد باید گوش به فرمان پسرش باشی.

ثانیاً در آن زمان رسول خدا ص حکومت نداشت، تصور قریش از جانشینی او، جانشینی در امر تبلیغ دین بود و نه جانشینی در حکومت اسلامی، لذا دلیلی برای نگرانی از جانشینی او نداشتند که بخواهند با آن مخالفت کنند.

ثالثاً پیامبر خدا ص در مکه، حامی قدرتمندی چون ابوطالب و حمزه علیهما السلام را داشت و بنی هاشم در مکه طایفه ای دارای احترام و نفوذ بودند و بنابراین، مشرکین مکه چندان جرأت تعرض به پیامبر ص و جانشین او را نداشتند و حتی پس از فوت ابوطالب هم که به فکر قتل پیامبر افتادند، از ترس بنی هاشم، تصمیم گرفتند که از هر قبیله یک نفر در قتل آن حضرت شرکت داشته باشد. از همه این ها گذشته، دلیل اصلی شیعه بر جانشینی حضرت علی علیه السلام، این آیه نیست تا با خدشه بر آن دلائل شیعه مخدوش شود؛ بلکه خود حدیث غدیر و دیگر احادیث است که در منابع متعدد شیعی و سنی، ذکر شده است و علامه امینی ره در کتاب ارزشمند الغدير منابع متعدد این روایت از کتب اهل سنت را ذکر کرده است. فرض کنیم که این آیه همان طور که اهل سنت ذکر می کنند، در مورد اهل کتاب باشد، یا در مورد حکم رجم باشد یا ...، خود حدیث غدیر را چه می کنند؟ آیات دیگر قرآن مثل مائده: ۳، ۵۵، نساء: ۵۹، احزاب: ۳۳، آل عمران: ۶۱ و هود: ۱۷ و احادیث دیگر مثل حدیث ثقلین، منزلت، یوم الدار، سفینه، امان امت و ... چه می کنند؟ اینها برای اینکه وانمود کنند دلائل شیعه را ابطال نموده اند، می گردند و یک شاهد جنبی را پیدا کرده و روی آن مانور می دهند؛ حال آنکه این تنها یک شاهد است در کنار حدیث غدیر؛ که بود و نبود آن خدشه ای به استدلال شیعه از راه حدیث غدیر وارد نمی کند.

از اینها گذشته اینها دست پیش را می گیرند که پس نیفتند. اینها مدام حمله می کنند تا ما در موضع دفاع قرار گیریم و فرصت حمله نداشته باشیم. چون می دانند که اگر ما حمله کنیم آنها نقطه ضعفهای فراوانی در بحث امامت دارند. مثلاً در مورد سؤال هایی که شیعه در صلاحیت سه خلیفه اهل سنت برای خلافت مطرح می کنند، چه جوابی دارند؟ شیعه می پرسد طبق آیه ۲۴ سوره بقره خداوند به حضرت ابراهیم ع می گوید مقام امامت به ظالمین نمی رسد و خلیفه اول و دوم عمری بت پرست بوده اند و بت پرستی ظلم به نفس است.

شیعه می گوید طبق آیات قرآن از جمله آیه ۸ سوره نجم که: و ما ينطق عن الهوى، پیامبر ص هر چه می گوید از جانب خداست، نه از جانب خودش، ولی خلیفه اول و دوم بارها و بارها، با فرامین رسول خدا ص مخالفت کرده اند، از جمله در ماجرای صلح حدیبیه، ماجرای قلم و دوات و ماجرای سپاه اسامه.

در ماجرای قلم و دوات، رسول خدا ص، در روزهای آخر عمر شریفشان به اصحابی که در محضرش بودند می فرماید: قلم و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. خلیفه دوم می گوید: این مرد هذیان می گوید - نعوذ بالله - ، کتاب خدا برای ما کافی است و مجلس را دچار آشوب می کند و رسول خدا ص با عصبانیت می فرماید همه از منزل من بیرون روید. و جالبتر اینکه این حدیث هم در صحیح بخاری آمده هم در صحیح مسلم ؛ که معتبرترین کتب اهل سنت می باشند. بخاری در معتبرترین کتاب اهل سنت آورده است: « لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم و في البيت رجال فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هلموا أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا فقال بعضهم: إن رسول الله قد غلبه الوجد و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله، فاختلف أهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده. و منهم من يقول غير ذلك. فلما أكثروا اللغو و الاختلاف قال: رسول الله صلى الله عليه وسلم قوموا ——— زمانی که رسول خدا (ص) در بستر بیماری بودند ، — در حالی که اصحاب دور ایشان را گرفته بودند — فرمودند: کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. در این هنگام بعضی گفتند: بیماری بر او غلبه نموده در حالی که کتاب خدا نزد شماست و کتاب خدا ما را کفایت می کند ؛ و اهل خانه اختلاف نمودند و تخاصم کردند. پس بعضی می گفتند: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسد که هرگز گمراه نشوید ؛ و برخی دیگر غیر این می گفتند. پس زمانی که بیهوده گویی و اختلاف بالا گرفت ، رسول خدا (ص) فرمودند: بلند شوید (بروید بیرون)» (صحیح بخاری ، ج ۵، ص ۱۳۸)

بخاری در بیان دیگری نقل نموده که: « لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هلموا أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، فقال عمر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلب عليه الوجد و عندكم القرآن، حسبنا كتاب الله، فاختلف أهل البيت، و اختصموا، فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وسلم، و منهم من يقول ما قال عمر. فلما أكثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال النبي صلى الله عليه وسلم: قوموا ——— زمانی که رسول خدا (ص) در بستر بیماری بودند ، — در حالی که اصحاب دور ایشان را گرفته بودند و عمر بن خطاب نیز در بین آنها بود — فرمودند: کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. پس عمر گفت: بیماری بر رسول خدا غلبه نموده در حالی که کتاب خدا نزد شماست و کتاب خدا ما را کفایت می کند ؛ و اهل خانه اختلاف نمودند و تخاصم کردند. پس بعضی می گفتند: کاغذ و قلم بیاورید تا رسول خدا چیزی بنویسد ؛ و برخی دیگر می گفتند آنچه را که عمر گفت. پس زمانی که بیهوده گویی و اختلاف نزد رسول خدا بالا گرفت ، رسول خدا (ص) فرمودند: بلند شوید (بروید بیرون)» (صحیح بخاری ، ج ۷، ص ۹ — صحیح مسلم ، ج ۵، ص ۷۶)

این جمله ی خلیفه دوم ، به وضوح نشان می دهد که او نه تنها عصمت مطلق رسول خدا را قبول نداشته بلکه حتی فتوا به زوال عقل آن جناب نیز داده است. چون منظور وی از اینکه بیماری بر رسول خدا غلبه نموده ، این است که آن حضرت - معاذ الله - هذیان

می گوید ؛ و هذیان زمانی بر شخص عارض می شود که عقل او مخدوش شود. و این واقعاً برای هر انسان منصفی جای سوال است که چرا وی چنین نسبت زشت و ناروایی را به رسول الله داد؟ در حالی که اگر چنین نسبتی را به شخصی عادی بدهند ، اقوام او موی از سر گوینده می کنند. همچنین جای سوال است که چگونه برادران اهل سنت ما کسی را به خلافت برگزیدند که با ممانعت از نوشته شدن آن مکتوب ، موجب این همه اختلاف میان امت اسلام شد؟ پیامبر خدا به صراحت فرمود که « کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من اختلاف نکنید » و او مانع از نوشته شدن آن مطلب شد ؛ پس او مقصر در تمام این اختلافات است ؛ و کسی که چنین جرمی را در حق مسلمین مرتکب شده یقیناً شائیت آن را نخواهد داشت که خلافت رسول الله را بر عهده بگیرد.

ذهبی عالم برجسته ی اهل سنت روایت می کند: « ان عمر رفس فاطمة حتى اسقطت بمحسن . همانا عمر به فاطمه (س) لگد زد تا اینکه محسن را سقط کرد » (میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹)

بلاذری می گوید: « ابوبکر کسی را دنبال علی فرستاد تا بیاید و بیعت کند ولی او نیامد. پس از آن عمر بن خطاب در حالی که آتش به همراه داشت، به سوی خانه ی علی رفت. فاطمه عمر را بر در خانه ملاقات کرد و گفت: ای پسر خطاب آیا می خواهی خانه ی ما را آتش بزنی؟ عمر بن خطاب گفت: بله. » (انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲، تحقیق محمود الفردوس العظم، دار الیقظة العربیة) ابن عبد ربّه می گوید: « آنان که از بیعت سرباز زدند عبارتند از: علی، عباس، زبیر و سعد بن عباد. علی، عباس و زبیر در خانه ی فاطمه نشستند. ابوبکر عمر را فرستاد تا آنها از خانه ی فاطمه بیرون بیایند. ابوبکر به عمر گفت: اگر سرباز زدند با آنان بجنگ. عمر به همراه آتش به خانه ی فاطمه آمد تا خانه را بر سر آنان آتش بزند. فاطمه او را دید و گفت: ای پسر خطاب آیا آمده ای خانه ما را آتش بزنی؟ عمر گفت: بله، مگر این که بیعت کنید. » (العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۲، چاپ مصر، چاپ دوم، تحقیق محمد سعید العربان، ۱۹۵۳ و ۱۲۷۲)

ابن قتیبّه دینوری آورده است: « ابوبکر عمر را به سوی کسانی که بیعت نکردند و در خانه علی تحصّن کردند، فرستاد. عمر به خانه ی علی آمد و صدا زد ولی کسی بیرون نیامد. عمر هیزم خواست و گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست، یا باید بیرون بیایید و بیعت کنید و یا خانه را بر سر آنانکه در آن هستند آتش می زنم. به او گفتند: فاطمه در آن است. عمر گفت: و لو فاطمه در آن باشد. همه بیرون آمدند ولی علی بیرون نیامد. عمر نزد ابوبکر رفت و گفت: آیا نمی خواهی از علی که از بیعت سرباز زده بیعت بگیری؟ ابوبکر به قنفذ گفت: برو علی را بیاور. قنفذ آمد و علی به او گفت: چه کار داری؟ قنفذ گفت: خلیفه ی رسول خدا تو را می خواهد. علی به او گفت: زود بر پیامبر دروغ بستید. قنفذ پیام علی را به ابوبکر رساند. ابوبکر گریه طولانی کرد. عمر گفت: علی را رها نکن. ابوبکر به قنفذ گفت: دوباره نزد علی برو و بگو: با خلیفه ی رسول خدا بیعت کن. علی گفت: سبحان الله، آنچه را که از آن او نیست برای خودش ادعا کرده است. قنفذ پیام علی را به ابوبکر رساند. ابوبکر بازهم بسیار گریه کرد. پس از آن ، عمر برخاست و گروهی با او همراه شدند و به در خانه ی فاطمه آمدند. در زدند. وقتی فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند فریاد کرد: « یا ابتاه » (یا رسول الله) پس از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه ها که نکشیدیم. وقتی که گروه مهاجم گریه ی فاطمه را شنیدند. در حالی که گریه می کردند برگشتند و دلشان به حضرت فاطمه سوخت ولی عمر و عده ای ماندند. علی را بیرون آوردند و گفتند بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ گفتند: به خدا سوگند گردنت را می زنیم. » (الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۰، تحقیق استاد علی شیری، منشورات رضی)

این است عمل به آیه ی « ... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » (الشوری: ۲۳) ؛ آیا علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) ، جزء اقربای رسول خدا بودند یا نه؟ آیا اینها غیر از بیعت نکردن با ابوبکر کار دیگری نیز با او کردند؟ آیا طبق این آیه ، مودّت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) ؛ واجب هست یا نه؟ پس خود قضاوت فرمایید: آیا کسی که آیه ای به این واضحی را زیر پا می گذارد ، شائیت آن را دارد که دین خدا را حفظ و اجرا نماید؟!!!

مگر خدا نفرمود: « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ . — ولیّ شما ، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند ، و در حال رکوع، زکات می دهند. » (المائدة: ۵۵) شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که این آیه ، در شأن علی (ع) نازل شده است. لکن اهل سنت مدعی اند که مراد از ولیّ در این آیه ، امامت نیست بلکه منظور دوستی ، یا نصرت و امثال آن است. می گوییم باشد ؛ همین معنا را بگیریم. آیا این بود دوستی ابوبکر و عمر با علی (ع)؟! آیا این بود نصرتشان؟!!

ما بر اساس مسلمّات و یقینیّات مشترک بین شیعه و سنی سخن می گوییم. گیریم علی (ع) از سوی خدا به امامت برگزیده نشده بود. برادران اهل سنت ما ، لاقلاًّ این آیات را که قبول دارند. پس چگونه از کسانی پیروی می کنند که این گونه آیات روشن قرآن را زیر پا گذاشته اند ؛ آن هم نه طبق نقل شیعه ؛ بلکه طبق نقل خودشان.

و ای کاش ماجرا به همینجا ختم می شد ؛ و عاملان تفرقه دست به تحریف تعالیم رسول خدا (ص) نمی زدند. امّا متأسفانه دست به تحریف احکام نیز گشودند که شواهدی از آن را از کتب اهل سنت ذکر می کنیم.

امام احمد بن حنبل (رئیس مذهب حنبلی) در مسند خود ، ج ۳ ، ص ۳۲۵ به نقل از جابر بن عبدالله - صحابی رسول خدا - آورده است: « متعتان کانتا علی عهد النبیّ (ص) فنهانا عنهما عمر (رض) — دو متعه اند که در زمان نبی خدا جایز بودند و عمر (رض) ما را از آن نهی نمود.» که مراد از دو متعه ، متعه الحجّ و متعه النساء است.

جناب ذهبی عالم بزرگ اهل سنت نیز در کتاب تاریخ الاسلام ، ج ۱۵ ، ص ۴۱۸ از خلیفه ی دوم نقل نموده که گفت : « دو متعه اند که در زمان رسول الله (ص) جایز بودند و من از آن دو نهی می کنم و بر آن دو مجازات می کنم و آن دو ، متعه الحجّ و متعه النساء است.»

جناب ذهبی در میزان الاعتدال ، ج ۳ ، ص ۵۵۲ به نقل از جابر آورده است: « دو متعه هستند که ما در زمان رسول خدا آن دو را انجام می دادیم که عمر ما را آن نهی نمود.»

باقی اختلافاتی هم که امروزه بین اعمال عبادی مذهب اهل البیت و مذهب خلفا می بینید به همین نحو ایجاد شده اند ؛ که برای پرهیز از تطویل مطلب از ذکر موارد دیگر حذر می کنیم.

انصاف باید داد. چگونه ما از این بحث کنیم که آیا خلیفه بلافضل علی است یا ابوبکر؟! بلکه از این باید بحث نمود که اساساً خلفای سه گانه با این همه افتضاحی که بار آورده اند آیا شأنیّت خلافت را دارند یا نه؟ بلکه اگر چنین کسانی امروز حضور داشتند ، حتّی حقّ ریاست جمهوری که سهل است حقّ نمایندگی مجلس شدن هم پیدا نمی کردند.

در ماجرای سپاه اسامه، رسول خدا ص، متخلفین از سپاه اسامه را لعن می کند و خلیفه اول و دوم، جزء کسانی بودند که از سپاه اسامه تخلف کردند، در خود منابع اهل سنت هم تخلف خلیفه اول و دوم از سپاه اسامه آمده است و هم لعن رسول خدا ص از متخلفین از سپاه اسامه. دلیل تخلفشان هم روشن است، چون می دانستند که مرگ رسول خدا ص نزدیک است و می ترسیدند اگر به جنگ روم بروند و بازگردند، تا آن موقع رسول خدا ص از دنیا رفته و مسأله جانشینی ایشان فیصله یافته است. شیعه سؤال می کند چه طور اهل سنت کسانی که رسول خدا ص صریحاً آن ها را لعن کرده است، به خلافت او برگزیده اند. در این جا مجال نیست که به منابع این وقایع اشاره شود، فقط اگر به جلد اول و دوم کتاب معالم المدرستین علامه عسکری یا ترجمه آن: دو مکتب در اسلام رجوع کنید می توانید آدرس این وقایع را از منابع خود اهل سنت ملاحظه کنید.

شیعه سؤال می کند: اصلاً آیا جانشینی رسول خدا ص امری انتخابی است؟ جانشین رسول خدا ص باید اعلم مردم به دین، اشجع و اتقای مردم و ... باشد و از چنین صفاتی به جز خدا کس دیگری خبر ندارد. چگونه ممکن است مردم کسی را از طرف خدا بر آن ها ولایت دارد را خودشان انتخاب کنند؟ حتی اگر به فرض محال این مسأله انتخابی هم بود، تاریخ اسلام نشان می دهد که در تمام صفات لازم برای خلافت رسول خدا ص، علی علیه السلام مقدم بر همه بود. چه بسیار مواردی که خلیفه اول و دوم در زمان خلافتشان از پاسخ و حل آن ها بازماندند و به حضرت علی علیه السلام رجوع کردند تا جایی که خلیفه دوم بارها و بارها اعتراف کرد لولا علی لهلک عمر.

اگر آنطور که اهل سنت می گویند جانشینی رسول خدا ص با اجماع امت هم حاصل می شود، اجماعی حاصل نشد؛ فقط تعدادی خواص صحابه با ابوبکر بیعت کردند و بعد با زور شمشیر از مردم مدینه بیعت گرفتند، شهرهای دیگر اسلام هم که اصلاً در این بیعت نقشی نداشتند، علاوه بر این که برخی از بزرگان صحابه مثل خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقدار و عمار و نیز زبیر مخالف بودند. علاوه بر این اگر خلافت انتخابی است، چرا در مورد خلیفه دوم ملاک عوض شد و انتصابی شد و بدون بیعت مردم و اجماع امت به خلافت رسید و چرا باز در مورد خلیفه سوم، باز ملاک عوض شد و خلیفه سوم از طریق شورا به خلافت رسید؛ آن هم شورایی که نتیجه اش از قبل معلوم بود؟

شیعه می پرسد: مگر شیعه و سنی از رسول خدا ص روایت نکرده اند که ان الله یرضی لرضی فاطمة و یغض لغضبها ؟ و مگر حضرت فاطمه سلام الله علیها به خاطر مخالفت با خلافت خلیفه اول آن قدر کتک نخورد که پس از مدت کوتاهی از رحلت رسول خدا ص، بر اثر این جراحات، در سن جوانی از دنیا رفت؟ مگر دختر رسول خدا ص در همان مدت کوتاه حیاتشان پس از رحلت رسول خدا ص، بارها خطبه نخواند که من از غاصبین خلافت و از غاصبین فدک راضی نیستم؟ آن حدیث رسول خدا ص که هر کس فاطمه از او خشمگین باشد، خدا از او خشمگین است و این خطبه های حضرت فاطمه سلام الله علیها که من از غاصبین خلافت و از غاصبین فدک راضی نیستم، به اضافه این که عصمت ایشان نیز با آیه تطهیر و شأن نزول آن قابل اثبات است، چه جای حجتی برای اهل تسنن باقی می ماند؟

امامت در قرآن

شیعه برای اثبات امامت، کاری با علی (ع) یا با ابوبکر و غیر آنها ندارد. شیعه ابتدا بر اساس تعریف مشترک شیعه و سنی از امام، با دلائل عقلی اثبات می کند که امام باید معصوم و همتای قرآن باشد. آنگاه می گوید: جز خدا هیچ کس نمی داند چه کسی معصوم و همتای قرآن است. لذا مصداق امام را باید خدا یا پیامبر او مشخص سازند؛ یا خود مدعی امامت باید دارای معجزه باشد. چون معجزه همان امضای غیر قابل جعل خداست.

اما - برخلاف تبلیغ برخی افراد ناآگاه - شیعه هیچگاه از رابطه ی فامیلی علی (ع) با پیامبر (ص) برای اثبات امامت او استفاده نمی کند؛ مگر آنجا که می خواهد ثابت کند؛ آن حضرت جزء مصادیق آیه تطهیر و حدیث ثقلین و آیه ی مودت است.

- تعریف امام در کلام متکلمین شیعه و سنی:

سعدالدین تفتازانی و میر سید شریف جرجانی و سیف الدین آمدی گفته اند: «الامامة رئاسة عامّة لشخص من الاشخاص — امامت

ریاست عمومی است برای شخصی از اشخاص» (شرح المقاصد ، ج ۵ ، ص ۲۳۴ — شرح مواقف ، ج ۸ ، ص ۳۴۵ — ابکارالافکار ، ج ۳ ، ص ۴۱۶)

قاضی عضدالدین ایجی گفته است: « الامامة خلافة الرسول في اقامة الدين بحيث يجب اتباعه على كافة الامّة — امامت خلافت (جانشینی) رسول است در اقامه ی دین ، به گونه ای که واجب است تبعیت از او برای همه ی امت » (شرح مواقف ، ج ۸ ، ص ۳۴۵) سیف الدین آمدی در تعریف دیگری گفته است: « انّ الامامة عبارة عن خلافة شخص من الاشخاص للرسول في اقامة الشرع و حفظ حوزة الملّة على وجه يجب اتباعه على كافة الامّة — همانا امامت عبارت است از خلافت شخصی از اشخاص برای رسول در اقامه ی شرع و حفظ حوزه ی ملّۀ (دین) به نحوی که تبعیت از او واجب می شود بر همه ی امت. » (ابکارالافکار ، ج ۳ ، ص ۴۱۶) ابن خلدون نیز نوشته است: « الامامة خلافة عن صاحب الشرع في حراسة الدين و سياسة الدنيا. — امامت خلافت (جانشینی) صاحب شریعت است در حراست از دین و سیاست و مدیریت دنیا. » (مقدمه ی ابن خلدون ، ص ۱۹۱) — تعاریف علمای بزرگ شیعه

شیخ مفید گفته است: « الامام هو الذي له الرئاسة العامة في امور الدين و الدنيا نيابة عن النبي (ص) — امام کسی است که دارای رهبری عمومی در امور دین و دنیا به صورت نیابت از پیامبر (ص) باشد. » (النكت الاعتقاديّة ، شیخ مفید ، ص ۵۳) سید مرتضی گفته است: « الامامة رئاسة عامّة في الدين بالاصالة لا عمّن هو في دار التّكليف — امامت رهبری عمومی در زمینه دین به صورت بالاصاله است ؛ نه به صورت نیابت از کسی که در سرای تکلیف می باشد. » (رسائل الشریف المرتضی ، ج ۲ ، ص ۲۶۴) علامه حلی گفته است: « الامامة رئاسة عامّة في الدين و الدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي (ص) — امامت رهبری عمومی در زمینه دین و دنیا برای شخصی خاصّ به عنوان نیابت از پیامبر (ص) است. » (الباب الحادی عشر ، علامه حلی ، ص ۶۶) جناب فاضل مقداد نیز همین تعریف را ارائه کرده ولی به جای « نيابة عن النبي » گفته است: « خلافة عن النبي » (ارشاد الطالبین ، فاضل مقداد ، ص ۳۲۵ - ۳۲۶ — اللوامع الالهیّة ، فاضل مقداد ، ۳۱۹-۳۲۰)

از تعاریف گفته شده استفاده می شود که:

اولاً متکلمین شیعه و سنی بر سر تعریف امامت اختلاف نظر عمده ای نداشته در محورهای اصلی اتفاق نظر دارند. ثانیاً امامت اصطلاحی متکلمین دارای مشخصات زیر می باشد.

- ۱- امامت ریاست عمومی بر جمیع امت می باشد نه بر محدوده ی جغرافیایی خاصّ.
- ۲- متعلّق امامت امام ، امور دین و دنیا بوده منحصر به دین تنها یا دنیای تنها نیست.
- ۳- امام ، خلیفه و جانشین رسول الله می باشد، هم در امور دینی هم در امور دنیوی.
- ۴- اطاعت و تبعیت از امام بر همه ی امت واجب و ضروری است.

بنا بر این ، امام در اصطلاح متکلمین ، نه مثل سلطان و رئیس جمهور است نه مثل یک عالم دینی و مفتی صرف ؛ بلکه تمام مسئولیتهای حاکمیتی رسول الله (ص) را دارا می باشد.

حال بر همین اساس شیعه مدّعی است که امام باید عالم به جمیع احکام دین و جمیع اسرار قرآن باشد ؛ و از هر گونه خطا و سهو و گناه معصوم باشد. چون طبق آیه ی « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ » ؛ اطاعت از امام ، مثل اطاعت از خدا و رسول ، باید مطلق و بدون قید باشد. متکلمین نیز همین معنا را در تعریفشان از امام ، منعکس ساختند.

حال چگونه ممکن است خداوند متعال ما را امر به اطاعت بی چون و چرا از کسی کند که خودش هر لحظه احتمال گناه یا احتمال خطا و سهو دارد؟! پس اگر ما به حکم قرآن مکلفیم تا از امام بعد از رسول الله (ص) اطاعت بی چون و چرا کنیم ؛ لابد او باید مثل خود رسول خدا ، معصوم باشد. چون امر به اطاعت بی چون و چرا از غیر معصوم ، مساوی است با امر به اطاعت بی چون و چرا از گناه یا خطای دیگری. و این کاری نیست که خدا انجام دهد. لذا فرمود: « أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ — آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟! » (یونس: ۳۵)

آیا غیر از انسان معصوم ، که خود منزّه از خطا و هدایت کننده به خداست ، کسی هست که نیاز به امام و هدیت کننده نداشته باشد؟ آیا خلفای مورد نظر اهل سنت نیاز به هدایت داشتند یا نداشتند؟ اگر بگویند نیاز به هدایت نداشتند گزافه گفته اند ؛ کسانی که زمانی غرق در شرک بودند چگونه به یکباره معصوم گشتند؟ و دلیل عصمتشان چیست؟ و اگر نیاز به هدایت داشتند طبق آیه ی مورد بحث ، باید از امامی اطاعت نمایند تا آنها را به حقّ رهنمون شود. پس خود خلفای سه گانه باید امامی می داشتند. حال می پرسیم که آن امام که بوده است؟ ممکن است بگویند: نبیّ اکرم (ص) یا قرآن کریم ؛ گوییم در آن صورت امامت خود آنان لغو است ؛ چون نبیّ اکرم (ص) و قرآن کریم ، همانگونه که می توانند امام آن سه نفر باشند امام دیگران نیز می توانند باشند. پس این سه تن چه رجحانی داشتند که محتاج به امام انسانی زنده نبودند؟ بنا بر این ، از بین مدّعیان امامت ، تنها آن کسی حقیقتاً حقّ امامت داشته که عین قرآن و عین علم رسول الله بوده است ؛ و طبق دلائل نقلی مثل حدیث مدینه العلم و حدیث ثقلین و ... ، آن شخص کسی نیست جز علی (ع).

همچنین طبق گفته ی متکلمین شیعه و سنی ، اگر از وظایف امام این است که دین را اجرا کند و حافظ دین خدا باشد ، لازمه اش این است که او عالم به تمام دین باشد تا یقیناً دین را اجرا کند و دین را حفظ نماید نه نظرات شخصی خودش را. لذا امام بعد از رسول خدا ، باید همتای قرآن باشد.

حال ما کاری نداریم که چه کسی دارای این مشخصات است ؛ ما فقط آنچه را که لازمه ی تعریف امام است ، بیان می کنیم تا معلوم شود که: اولاً آیا غیر خدا می تواند این مشخصات را تشخیص دهد یا نه؟ ثانیاً اگر معلوم شد که مصداق امام را خدا باید تعیین کند ، آنگاه باید بگردیم دنبال کسی که خدا و رسول ، این دو مشخصه را برای او اثبات نموده اند. و شیعه مدّعی است بسیاری از آیات و روایات نبوی که خود اهل سنت نیز ناقل آنها می باشند ، اثباتگر این دو ویژگی برای علی (ع) هستند. ما ذیلاً دلائل قرآن و روایی خودمان ذکر می کنیم تا ملاحظه فرمایید که شیعه چگونه استدلال می کند.

پاره ای از دلائل قرآنی بر امامت علی (ع)

دلیل نخست

خداوند متعال می فرماید: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا.» — در آنجا ثابت شد که ولایت از آن خداوند بر حق است. اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را دارد.» (الکهف: ۴۴)

و فرمود: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» — آیا آنها غیر از خدا را ولیّ خود برگزیدند؟! در حالی که «ولیّ» فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می کند، و اوست که بر هر چیزی تواناست.» (الشوری: ۹) و فرمود: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنْ أُوْهِنَ الْبُيُوتُ لَبَيَّتِ الْعَنْكَبُوتُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.» مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست ترین خانه ها خانه ی عنکبوت است اگر می دانستند.» (العنکبوت: ۴۱)

نکات آیات کریمه :

طبق این آیات شریفه ، ولایت به تمام مصادیق آن تنها از آن خداست و هیچ کس حق ندارد غیر خدا را بی اذن او ولیّ خود قرار دهد. پس تا ما دلیلی از جانب خدا و رسول او نداشته باشیم حق نداریم ولایت کسی غیر از خدا را بپذیریم — ولایت به همه ی معانی آن — . حال باید دید خدا ولایت چه کسی را همردیف ولایت خود قرار داده است.

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.» — بگو: از خدا و رسولش اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد.» (آل عمران: ۳۲) و باز فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.» — ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید رسولش را و اولو الامر را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.» (النساء: ۵۹)

طبق این آیات

اولاً ولایت نبیّ اکرم (ص) عین ولایت خداست لذا اطاعت از او عین اطاعت از خداست.

ثانیاً ولایت اولوالامر نیز مثل ولایت رسول الله است. لذا در عبارت «أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اطیعوا را تکرار نکرد ؛ چون اطاعت از هر دو یکی است. و نیز در ادامه نفرمود: هنگام اختلاف ، آن را به خدا و رسول و اولوالامر برگردانید ؛ بلکه تنها خدا و رسول را مطرح ساخت که شاهد است بر یکی بودن حکم رسول و اولوالامر.

ثالثاً در این آیه ، خدا خواسته که مسلمین هنگام نزاع و اختلاف ، به کلام خدا و پیامبر خدا رجوع کنند نه به نظر مردم. ولی برخی از مسلمین صدر اسلام که در مساله ی امامت اختلاف کردند به جای رجوع به قرآن و حدیث غدیر و حدیث ثقلین و حدیث منزلت و امثال آن ، که حکم پیامبر بود ، به نظر گروه اندکی از مردم رجوع نمودند.

حال که معلوم شد ولایت امام باید عین ولایت خدا و رسول باشد ، باید دید خدا غیر از رسول ، ولایت چه کسی را تأیید نموده است. خداوند متعال می فرماید: « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ . — ولی شما ، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند ، و در حال رکوع، زکات می دهند. » (المائدة: ۵۵) شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که این آیه ، در شأن علی (ع) نازل شده است. لکن اهل سنت مدعی اند که مراد از ولی در این آیه ، امامت نیست بلکه منظور دوستی ، یا نصرت و امثال آن است. اما شیعه می گوید: لفظ ولی در این آیه مطلق بوده تمام معانی و مصادیق آن را شامل است که از جمله یکی از آن معانی ، ولایت تصرف است که همان امامت و حاکمیت باشد. افزون بر اطلاق آیه ، شاهد دیگر این ادعا ، آن است که در این آیه ، ولایت ، ابتدا برای خدا و سپس برای پیامبر و در مرتبه ی سوم برای علی (ع) ثابت شده است ؛ و ولایت درباره ی خدا — به تمام معانی آن — ، به سلطنت ، حاکمیت و تصرف بودن او بر می گردد. یعنی چرا خدا را باید دوست داشت؟ چرا باید از او نصرت طلبید؟ چرا باید فقط او را دوست خود دانست؟ چرا ... ؟ ، پاسخ همه ی این چیزها یکی است. چون تنها اوست که می تواند در امور ما سلطه و حاکمیت و تصرف داشته باشد ؛ و غیر او تا او اراده نکند ، کاره ای نیستند. پس در این آیه ، چون واژه ی ولی در مورد خدا نیز به کار رفته ، مطلق بوده ، تمام معانی را می گیرد. افزون بر اینها ، حتی اگر نظر اهل سنت را هم در این باره بپذیریم و مراد از ولایت در این آیه را ، ولایت نصرت یا ولایت محبت هم بدانیم ، باز امامت برای علی (ع) ثابت می شود. چون وقتی علی (ع) با خلیفه ی اول بیعت نکرده و خود ادعای امامت نمود ، طبق آیه ی مورد بحث بر همگان و از جمله بر خود خلیفه اول و دوم واجب بود که او را یاری و نصرت نمایند و شرط محبت را که حمایت است به جا آورند ؛ لکن آنها نه تنها چنین نکردند بلکه با او مخالفت نموده و درگیر شدند. پس به یقین آن دو از حکم این آیه عدول نموده اند ؛ و آنکه از حکم خدا عدول نماید فاسق و ظالم بوده به حکم « لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » (بقره: ۱۲۴) حق امامت ندارد.

دلیل دوم

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا . — خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. » (الأحزاب: ۳۳)

طبق این آیه ی شریفه خداوند متعال اهل بیت (ع) را از هر پلیدی و رجسی منزّه نموده است ؛ و این یعنی عصمت. و به حکم عقل ، جایی که معصوم حضور دارد ، امامت و حاکمیت مردم به غیر معصوم نمی رسد. وقتی خداوند متعال در امور کوچکی چون قضاوت و شهادت در دادگاه ، عدالت و تقوا را شرط دانسته ، چگونه ممکن است در امر مهمی چون امامت کل امت اسلام ، عدالت شرط نباشد. و اگر عدالت در این امر شرط است پس معصوم که فوق عادل است مقدم بر عادل خواهد بود. البته برادران اهل سنت ما بر خلاف حکم صریح عقل ، معتقدند که امامت غیر معصوم با شخص معصوم جایز است ؛ یعنی به اعتقاد اینها ، یک غیر معصوم می تواند امام شخص معصوم شود و به او امر و نهی کند.

همچنین برادران اهل سنت ادعا نموده اند که همه ی خاندان پیامبر (ص) اهل بیت محسوب می شوند. در پاسخ می گوئیم ، اولاً قدر متیقن این است که علی (ع) داخل در اهل بیت می باشد و این مطلب منکری میان مسلمین ندارد. و نیز شکی نیست که خلفای سه گانه داخل در اهل بیت نیستند و این مطلب هم مخالفی ندارد ؛ و در میان اهل بیت تنها کسی که بعد از نبی (ص) ادعای خلافت بلافصل داشت علی (ع) بود. پس با وجود او که طبق این آیه معصوم می باشد نوبت به دیگری نمی رسد.

دلیل سوم

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ

الْفِتَالُ إِلَّا تَقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ - وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «مَلِك و زمامداری برای ما انتخاب کن! تا(زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید.» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم؟!» اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است. - و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، مُلکش را به هر کس بخواهد، می بخشد؛ و خداوند، وسعت دهنده و علیم است.» (البقرة: ۲۴۷)

نکات آیات

الف - طبق این آیات، بنی اسرائیل، تعیین حاکم را حق مردم نمی دانستند لذا از پیامبر خود خواستند تا حاکمی برای آنها تعیین نماید. پیامبر آنها و خداوند متعال نیز این نظر آنها را نادرست معرفی نکرده بر آن مهر تأیید زدند. پس حاکمیت بر مردم که به نظر شیعه و سنی از شئون امامت می باشد، باید از طرف خدا یا نبی خدا جعل شود نه از طرف مردم. امامت در اسلام، امری بسیار بزرگتر حاکمیت سیاسی صرف است؛ لذا وقتی طالوت که صرفاً حاکم سیاسی بود و تحت نظر پیامبر زمانش بر مردم حکومت می نمود، از طرف خدا تعیین می شود، چگونه ممکن است خدا تعیین امام را به مردم غیر معصوم بسپارد.

ب - پیامبر بنی اسرائیل - که ظاهراً حضرت سموئیل (ع) باشد - فرمود: «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است.» از اینجا معلوم می شود که حاکم جامعه را باید خداوند متعال تعیین نماید و حتی خود نبی نیز سرخود حق چنین انتخابی را ندارد کجا رسد مردم

ج - از آیات شریفه استفاده می شود که علت حاکمیت یافتن طالوت، قدرت جسمی و علمی او بوده است. پس حاکم جامعه باید دارای علم و قدرت باشد. و کیست در بین اصحاب رسول خدا که در علم و قدرت با علی (ع) برابری نماید؟! اوست باب مدینه ی علم رسول خدا؛ و اوست حیدر کرّار؛ و اوست آنکه دروازه ی خیبر را با اعجاز الهی از جای خود برکند؛ و اوست کشنده عمرو بن عبد ودّ و مرحب پهلوان و اوست که افضل از هارون نبی است و... .

دلیل چهارم

وَنَجِّنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. - و او (ابراهیم) و لوط را به سرزمینی که آن را برای همه ی جهانیان پربرکت ساختیم، نجات دادیم. (۷۱) و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطیه به او بخشیدیم و همه را شایسته قرار دادیم. (۷۲) و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما، هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند. «(سوره الانبیاء)

نکات آیات شریفه

الف - به اتفاق شیعه و سنی ، یکی از وظائف امام ، هدایت امت به سمت حق و حقیقت است. در تعاریف متکلمین سنی نیز همین معنا لحاظ شده است. در این آیه تصریح شد که انبیای نام برده شده در این آیه ، امامت داشتند و به امر الهی هدایت می نمودند ؛ حال چگونه کسی می تواند امام به این معنا باشد در حالی که خودش هر لحظه در معرض گمراهی است و محتاج هادی می باشد. خداوند متعال می فرماید: « أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ — آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟! » (یونس: ۳۵). آیا غیر از انسان معصوم ، که خود منزّه از خطا و هدایت کننده به خداست ، کسی هست که نیاز به امام و هدیت کننده نداشته باشد؟ آیا خلفای مورد نظر اهل سنت نیاز به هدایت داشتند یا نداشتند؟ اگر بگویند نیاز به هدایت نداشتند گزافه گفته اند ؛ کسانی که زمانی غرق در شرک بودند چگونه به یکباره معصوم گشتند؟ و دلیل عصمتشان چیست؟ و اگر نیاز به هدایت داشتند طبق آیه ی مورد بحث ، باید از امامی اطاعت نمایند تا آنها را به حق رهنمون شود. پس خود خلفای سه گانه باید امامی می داشتند. حال می پرسیم که آن امام که بوده است؟ ممکن است بگویند: نبی اکرم (ص) یا قرآن کریم ؛ گوییم در آن صورت امامت خود آنان لغو است ؛ چون نبی اکرم (ص) و قرآن کریم ، همانگونه که می توانند امام آن سه نفر باشند امام دیگران نیز می توانند باشند. پس این سه تن چه رجحانی داشتند که محتاج به امام انسانی زنده نبودند؟ بنا بر این ، از بین مدعیان امامت ، تنها آن کسی حقیقتاً حق امامت داشته که عین قرآن و علم او عین علم رسول الله بوده است ؛ و طبق دلائل نقلی مثل حدیث مدینه العلم و حدیث ثقلین و ... ، آن شخص کسی نیست جز علی (ع).

ب - طبق این آیات نیز جعل و نصب امام بر عهده ی خداست نه مردم. پس محصول سقیفه باطل می باشد.

پ - طبق این آیات ، امامت برای هدایت امت ، شأن کسی است که لایق نبوت نیز باشد. پس بعد از نبی اکرم (ص) کسی باید امام گردد که اگر نبوت ختم نمی شد لیاقت نبوت را داشت ؛ و آن علی بن ابی طالب است ، که طبق حدیث منزلت ، افضل از هارون نبی است. چون نبی اکرم (ص) فرمود: « تو نسبت به من مثل هارون هستی نسبت به موسی آلا اینکه پیامبری بعد از من نیست. » (ر.ک: صحیح بخاری ، ج ۴ ، ۲۰۹ و ج ۵ ، ص ۱۲۹ — صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۲۰)

پس اگر پیامبر اسلام افضل از موسی است به ناچار علی (ع) نیز باید افضل از حضرت هارون باشد تا این نسبت حفظ گردد. همچنین رسول خدا در همین گفتار به طور ضمنی متذکر شدند که اگر بعد از من نبوت ختم نمی شد ، تو شأنیت نبوت را داشتی.

ت - طبق این آیات ، امام باید به امر و فرمان خدا امامت نماید ؛ و لازمه ی این امر آن است که امام ، عالم به تمام اوامر و نواهی خدا باشد. و در میان مدعیان امامت هیچ کس جز علی (ع) نبود که چنین باشد. هیچ عالم سنی هم ادعا نکرده که خلفای سه گانه ، عالم به جمیع اوامر و نواهی خدا بوده اند. همچنین حدیث متواتر ثقلین مؤید است که اهل بیت (ع) همردیف کتاب خدا هستند. و نیز به اعتراف شیعه و سنی علی (ع) باب مدینه ی علم رسول الله است. همچنین جناب حاکم نیشابوری — از علمای بزرگ اهل سنت — نقل نمود از رسول گرامی که فرمودند: « علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض — علی با قرآن است و قرآن با علی است ؛ هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. » (المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۲۴)

آیا همه و از جمله خلفای سه گانه باید اطاعت مطلق از قرآن داشته باشند یا نه؟ اگر بله پس باید از علی (ع) هم که متحد با حقیقت قرآن است ، اطاعت مطلق می کردند ؛ که نکردند.

ث - همچنین طبق آیه ، فعل خیرات باید از جانب خدا بر امام ، وحی و الهام شود ؛ و در بین مدعیان امامت تنها علی (ع) است که

ادّعی اتصال به غیب داشته و ملهم بودن او توسط پیامبر (ص) نیز تأیید گردیده است. یکی از دلائلی که این شأن را برای امیر مومنان ثابت می کند ، حدیث منزلت است ؛ چون یکی از شئون حضرت هارون (ع) این بوده که بر او وحی می شده است ؛ لکن نه وحی تشریعی ؛ چون او تابع شرع موسی بود. پس علی (ع) هم که در حدیث منزلت تشبیه شده به هارون (ع) ، واجد این شأن خواهد بود ، اما نه با عنوان نبی. و اگر گفته شود که دریافت وحی مستلزم نبوت است ، گوییم: چنین نیست؛ چون طبق تصریح قرآن کریم حضرت مریم (س) و مادر موسی (ع) نیز دریافت وحی داشته اند ولی پیامبر هم نبوده اند.

ج - همچنین طبق آیات فوق ، امام اهل زکات و نماز است ؛ و تنها علی (ع) است که نماز و زکاتش مورد تأیید مستقیم خدا واقع شده ؛ در حالی که دیگران اگر چه در ظاهر اهل نماز و زکات بودند ولی هیچکس یقین ندارد که آنان در محضر خدا هم به عنوان اهل زکات و نماز ، مورد قبول واقع شوند. خداوند متعال فرمود: « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. — وَلِيَّ شِمَا ، تنها خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده اند ؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. » (المائدة: ۵۵) ؛ مفسرین شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که شأن نزول این آیه ی شریفه جریان صدقه دادن امیر المومنین (ع) در حال رکوع بوده است. پس در میان مدّعیان امامت ، تنها اوست که نماز و زکاتش یقیناً مورد قبول خدا واقع شده ولی در مقبولیت و عدم مقبولیت نماز و زکات دیگر مدّعیان امامت منطقاً نمی توان یقین داشت.

دلیل پنجم:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ؛ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ . — ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت؛ و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم ؛ و از آنان امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند. » (السجده : ۲۳، ۲۴)

نکات آیات شریفه:

الف - طبق این آیات نیز جعل و نصب امام بر عهده ی خداست نه مردم. لذا نتیجه انتخابات مجلس سقیفه نامشروع می باشد.
ب - امام باید به امر خدا امامت نماید ؛ و لازمه ی این امر آن است که امام عالم به تمام اوامر و نواهی خدا باشد. و ... — که در سابق گذشت .

دلیل ششم:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ . — (به خاطر آورد) هنگامی را که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده ی این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ظالمین نمی رسد. » (البقرة: ۱۲۴)

نکات این آیه ی شریفه:

الف - امامت در این آیه مطلق به کار رفته ، لذا تمام مصادیق امامت را ، که حضرت ابراهیم (ع) شأنیت آن را داشت ، شامل می شود

؛ و یکی از آن مصادیق ، امامت سیاسی و حاکمیتی است که در امامت مورد نظر متکلمین اهل سنت پر رنگتر از دیگر ابعاد امامت مطرح می شود.

ب - امامت مطرح در این آیه به هر کدام از مصادیق آن که گرفته شود - اعم از امامت معنوی ، امامت علمی ، امامت نماز و ... - قبل از اعطاء امامت به ابراهیم (ع) در او وجود داشته است ، جز امامت سیاسی و امامت به معنای حق حاکمیت بر جامعه ؛ چرا که اولاً آن حضرت قبل از امامت ، پیامبر اولوالعزم بوده ؛ و پیامبر هر قومی یقیناً در علم و عمل و معنویت و دیگر امور ، بر قوم خود برتری و پیشوایی دارد. ثانیاً جز امامت سیاسی ، هیچکدام از مصادیق امامت ، که در مورد آن حضرت مطرح باشد ، نیاز به جعل مستقل ندارد ؛ بلکه با جعل آن حضرت به نبوت ، همه ی آن معانی نیز حاصل می شوند. پس مصداق اقرب آن امامتی که در آیه مطرح شده امامت در بُعد حق حاکمیت بر جامعه می باشد.

پ - طبق این آیه ، مقام امامت - به معنای حقیقی آن نه امامت اعتباری - مقامی است مجزا از نبوت و برتر از آن. لذا ابراهیم (ع) با این که نبی بود امام نبود و آنگاه که امتحاناتی را پشت سر گذاشته ، قابلیت لازم را حاصل نموده ، به مقام امامت منصوب شد. حال جای این پرسش است که چگونه در امت اسلام کسانی ادعای امامت نموده اند در حالی که فاقد این حد از صلاحیتند ؛ و چگونه در زمان خود ، امامت علی بن ابی طالب (ع) را نپذیرفتند در حالی که طبق حدیث منزلت که مورد قبول اهل سنت بوده ، در صحیحترین کتب آنها نقل شده است ، شأن علی (ع) نسبت به پیامبر (ص) مثل شأن هارون پیامبر است نسبت به حضرت موسی. « حَيْثُ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُخْلِفُنِي عَلَى النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ فَقَالَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي . — زمانی که پیامبر (ص) - در عزیمت به جنگ - علی (ع) را به عنوان خلیفه ی خود در مدینه گذاشت ، علی (ع) گفت: یا رسول الله ! آیا مرا بر زنان و کودکان خلیفه قرار می دهی؟! پس پیامبر (ص) فرمود: آیا راضی نیستی به اینکه نسبت به من مثل هارون باشی نسبت به موسی ، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست. » (صحیح بخاری ، ج ۴ ، ۲۰۹ و ج ۵ ، ص ۱۲۹ - صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۲۰)

مگر خود علمای اهل سنت در تعاریفشان از امام نگفتند که « الامامةُ خلافةُ عن الرسول ... » و مگر در این حدیث معتبر تصریح نشد که پیامبر (ص) ، علی (ع) را در زمان خود خلیفه قرار داد. چگونه با وجود کسی که از هارون پیامبر افضل می باشد ، نوبت امامت به دیگران می رسد؟! وقتی نسبت علی (ع) به پیامبر اکرم (ص) ، مثل نسبت هارون به موسی است ، پس به همان میزان که رسول الله (ص) از موسی (ع) افضل است باید علی (ع) نیز از هارون افضل باشد تا این نسبت حفظ شود. ت - خداوند متعال خودش ابراهیم (ع) را به امامت نصب نمود. پس امامت باید به نصب خدا باشد نه به انتخاب مردم. پس جریان سقیفه و محصول آن باطل است ؛ چون به نصب الهی نبود.

ث - طبق آیه ی مورد بحث ، امامت عهد الله است ، یعنی عهده ی است بین امام و خدا ؛ پس انتخاب مردم دخلی در آن ندارد. بنا بر این ، جریان سقیفه و محصول آن باطل است.

بنا بر این اگر سه خلیفه ی اهل سنت امام نیستند ، در تمام آن مدت امام برحق علی بن ابی طالب بوده است. چون از طرفی طبق دلائل عقلی امامت عامّه ، وجود امام ضرورت دارد و شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. از طرف دیگر تنها علی بن ابی طالب بود که در مدت خلافت سه خلیفه ، دعوی امامت داشت. پس اگر امامت آن سه تن باطل بوده جز امامت آن حضرت گزینه ی دیگری باقی نمی ماند.

ج - امامت که عهد الله است به ظالمین نمی رسد. در این تعبیر قرآنی ، درباره ی ظالم چهار احتمال است.

۱. آنکه در سراسر عمرش ظالم است.
۲. آنکه در اوّل عمر عادل ، ولی در ادامه ی آن ظالم است.
۳. آنکه در اوّل عمر ظالم ، ولی در ادامه ی آن عادل است.
۴. آنکه گاه ظالم است و گاه عادل.

بر این اساس در ذریّه و نسل حضرت ابراهیم (ع) پنج صنف افراد ، احتمال وجود خواهند داشت که عبارتند از :

۱. افرادی که در سراسر عمرشان ظالم باشند.
۲. افرادی که اوّل عمر عادل ، ولی در ادامه ی آن ظالم باشند.
۳. افرادی که در اوّل عمر ظالم ، ولی در ادامه ی آن عادل باشند.
۴. افرادی که گاه ظالم و گاه عادل باشند.
۵. افرادی که هیچگاه ظالم نبوده در تمام عمر معصوم از ظلم باشند.

روشن است که حضرت ابراهیم (ع) مورد اوّل و دوم را در دعای خود اراده نمی کند. چون دو گروه اوّل ظالم بالفعل بوده ، اهل جهنّم می باشند ؛ و هیچ مومن عاقلی از خدا نمی خواهد که ظالم بالفعل و اهل جهنّم را امام مردم قرار دهد کجا رسد که پیامبری اولوالعزم چنین تقاضایی از خدا بکند. پس منظور آن حضرت از « من ذریّتی » سه گروه اخیر بوده اند که یکی معصوم می باشد و دو تای دیگر ، اگر چه ظلم داشته اند ، ولی معلوم نیست که اهل جهنّم باشند ؛ کما اینکه اهل بهشت بودن آنها نیز معلوم نیست. آنگاه که حضرت ابراهیم (ع) امامت را بر این سه گروه از ذریّه ی خود طلب نمود ، خداوند متعال دعای او را مستجاب ساخت ، امّا نه به طور مطلق ؛ بلکه فرمود: از میان این سه گروه ، تنها آنهایی قابلیّت امامت خواهند داشت که اسم ظالم بر آن صدق نکند. و روشن است که از این سه گروه ، تنها گروه پنج هستند که هیچ گاه ظلم نداشته اند و اسم ظالم بر آنها صدق نمی کند ؛ و تنها این گروهند که اهل بهشت بودن آنها یقینی است. پس امامت تنها از آن کسانی است که در سراسر عمرشان معصوم از هر گونه گناهی باشند ؛ چرا که هر گناهی از مصادیق ظلم است. حال چگونه اهل سقیفه ادّعای امامت نمودند در حالی که اوّل قبل از اسلام سابقه ی کفر داشتند ؛ ثانیاً در زمان اسلام نیز معصوم از گناه نبودند ؛ ثالثاً در زمان خلافتشان نیز به تصریح علمای خود اهل سنت کارهای خلافشان کم نبود.

دلیل هفتم:

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ . — آیا کسی که از جانب پروردگار بر حجتی روشن است و شاهی از خود او در پی اوست ، و پیش از او نیز کتاب موسی که امام و رحمتی بود [دروغ می بافت]؟ آنها [که در پی حقیقت اند] به آن ایمان می آورند و هر که از گروه ها به آن کافر شود آتش ، وعده گاه اوست. پس در آن تردید مکن که آن حق است و از جانب پروردگار توست ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.» (هود: ۱۷)

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانِ عَزِيَّازٍ لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ . — و پیش از آن ، کتاب موسی که امام و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده)، و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست، تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد. « (الأحقاف: ۱۲)

نکات آیات شریفه:

در این آیات شریفه ، کتاب حضرت موسی(ع) به عنوان امام معرفی شده ، پس قرآن کریم به نحو اولی امام مردم است ؛ بخصوص اینکه قرآن کریم به عنوان مصدق تورات در آیه ی اخیر نیز مطرح شده است. در این که قرآن کریم پیشوای مردم است و آنان در تمام امور باید از قرآن کریم تبعیت نمایند شکی نیست ؛ چرا که قرآن کریم کلام خداست. لذا امام بالاصاله و اول و آخر کتاب خداست ، نه شخصی از اشخاص ؛ حتی در صحنه ی حکومت نیز این قرآن کریم است که حقیقتاً امام مردم می باشد ؛ چون خداوند متعال فرمود: « إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ — حَقَّ حَاكِمِيَّتٍ وَفَرْمَانُ رِوَايِي نَيْسْت مِگَر بَرای خُدا » ؛ و شکی نیست که قرآن کریم ، فرمان و قانون خداست. پس طبق این آیات شریفه ، امام بالذات خدا و کلام و کتاب اوست و دیگران به شرطی امام خواهند بود که عین کتاب الله باشند. اگر حضرت موسی(ع) امام بود به این سبب بود که عالم به جمیع معارف تورات بود ؛ و طبق تورات فرمان می نمود. همچنین اگر نبی اکرم (ص) به اجماع مسلمین ، امامت داشت به خاطر این بود که احاطه به کتاب الله داشت. پس امام بعد از او نیز باید کسی باشد که علم به جمیع معارف قرآن کریم داشته ، وارث علم نبی باشد. خود علمای اهل سنت نیز در تعریف امام گفتند: « امام باید اقامه کننده ی شرع و حافظ دین خدا باشد.» و مگر دین و شرع چیزی غیر از قرآن کریم است. حال کسی که متحد با حقیقت قرآن نبوده عالم به جمیع معارف آن نیست چگونه خواهد توانست آن را اقامه یا معارف آن را حفظ نماید؟! بنا بر این ، بی هیچ تعصبی باید در احوال اصحاب رسول خدا تجسس نمود تا معلوم گردد که از نبی اکرم (ص) چه کسی عالم به جمیع معارف قرآن و وارث علم رسول الله بود؟

از مدعیان امامت ، تنها کسی که چنین مقامی برای او ادعا شده علی بن ابی طالب است و غیر او از مدعیان امامت نه خود چنین ادعایی داشتند و نه کسی چنین ادعایی در موردشان کرده و نه شاهی بر آن وجود دارد. بنا بر این ، طبق این آیات شریفه علی بن ابی طالب تنها گزینه ی امامت مورد نظر قرآن کریم خواهد بود. چون غیر از علی (ع) هیچکدام از اصحاب پیامبر چنین موقعیتی را نداشته است. غیر او و اهل بیتش کیست که نبی اکرم(ص) وجودشان را در حدیث متواتر ثقلین — که مورد قبول شیعه و سنی است — همدردی و متحد با قرآن قرار داده باشد. از علمای اهل سنت روایت شده که قال رسول الله(ص): « ... فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین. فقام رجل فقال یا رسول الله و ما الثقلان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: الاکبر کتاب الله ؛ سبب طرفه بید الله و طرفه بایدیکم فتمسکوا به لم تزلوا و لا تضلّوا ؛ و الاصغر عترتی و ائمتما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و سألت لهما ذلک ربّی فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تعلّموهما فانهما اعلم منکم. — بنگرید که پس از من، با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار می کنید؟ مردی برخاست و پرسید: یا رسول الله! دو اثر گرانبهای شما چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست؛ وسیله ای که جانبی از آن در دست خدا می باشد و طرف دیگر آن در اختیار شما قرار گرفته است؛ پس به آن چنگ بزنید که نمی لغزید و گمراه نمی شوید. و ثقل اصغر عترت من است؛ که همانا آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من هم از پروردگارم همین اتحاد و یگانگی و جدایی ناپذیری را برای آنها درخواست کرده ام. پس بر این دو پیشی نگیرید که به هلاکت می رسید و سخنی به آنها نیاموزید که آنان از شما دانانند » (المعجم الکبیر ، الطبرانی ، ج ۳ ، ص ۶۶) ؛ در نقل دیگری از این حدیث فرمودند: « ... فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین . فنادی مناد: و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: کتاب الله طرف بید الله و طرف بایدیکم فاستمسکوا به و لا تضلّوا، و الآخر عترتی، و إن اللطیف الخبیر نبأنی أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، و سألت ذلک لهما ربّی، فلا تقدّموهما فتهلکوا، و لا تقصروا عنهما فتهلکوا، و لا تعلّموهما فانهم أعلم منکم، ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال من کنت أولی به من نفسه فعلیّ ولیه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. — بنگرید که پس از من، با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار می کنید؟ پرسیدند: یا رسول الله! دو اثر گرانبهای شما چیست؟ فرمود: یکی کتاب خداست که جانبی از آن در دست خدا می باشد و طرف دیگر آن در اختیار شما قرار گرفته است؛ به آن چنگ بزنید و گمراه نشوید. و دیگری عترت من است؛ خدای لطیف و دانا ، مرا مطلع ساخته که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من هم از پروردگارم همین اتحاد و یگانگی را برای آنها درخواست کرده ام. پس بر این دو پیشی نگیرید که به هلاکت می رسید و در مورد آنها کوتاهی نکنید که هلاک خواهید

شد. و سخنی به آنها نیاموزید که آنان از شما داناترند. سپس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: هر که من نسبت به جان او، از خود او اولاتم، علی هم اولاتم است به جان او. پروردگارا! دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار.» (المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۳، ص ۱۶۷)

در این دو نقل حدیث ثقلین که محتوای اصلی آن متواتر و مورد اعتماد هر دو فرقه می باشد، با صراحت تمام از عدم جدایی عترت رسول خدا و قرآن خبر داده شده و در یکی از نقلها بر نام مبارک علی بن ابی طالب (ع) تصریح شده. و بین شیعه و سنی اختلاف و شکی نیست که آن حضرت جزء عترت می باشد.

همچنین در این روایت به صراحت امر شده که به قرآن و عترت تمسک جوید؛ و آیا حقیقت تمسک جستن، جز امام قرار دادن است. همچنین تصریح شده که بر آنان پیشی نگیرید! و آیا معنای امامت جز این است که مصداق آن پیشاپیش مردم باشد؟ همچنین فرمودند که به آنان یاد ندهید که آنها اعلم از شما هستند. پس چگونه خلیفه ی اول و دوم ادعای فاطمه زهرا و شهادت علی (ع) را در باب فدک نپذیرفتند و خود را داناتر از آنها در حکم خدا دانستند؟ و ... و چگونه ادعای علی (ع) را در خلیفه ی رسول خدا بودن، قبول نکردند؟

جناب حاکم نیشابوری، از اکابر علمای اهل سنت، در حدیث صحیحی از نبی خدا (ص) آورده است: « علی مع القرآن و القرآن مع علیّ لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض — علی با قرآن است و قرآن با علی است؛ هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» (المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۴)

همانطور که گفته شد، شکی در این نیست که قرآن امام مردم است؛ پس شکی نیست که علی (ع) نیز امام مردم می باشد. چون آنکه همواره با قرآن است و قرآن همواره با اوست، حکم قرآن را خواهد داشت. از این دلیل حتّی عصمت آن حضرت از خطا و سهو و نسیان نیز ثابت می شود. چون اگر خطا و سهو و نسیان بر آن حضرت جایز باشد، در همان موارد از قرآن کریم جدا خواهد شد؛ چرا که خطا در کلام الله مجید راه ندارد. همچنین از این استدلال، علم آن حضرت بر تمام امور اثبات می گردد؛ چرا که خداوند متعال، قرآن کریم را « تبیاناً لكلّ شیء » نامیده است. پس کسی هم که متحد با قرآن باشد « تبیاناً لكلّ شیء » خواهد بود. بر همین اساس، امام باقر (ع) در تفسیر آیه « وَ كُلّ شَیْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِیْ إِمَامٍ مُّبِیْنٍ » فرمودند: « چون این آیه نازل شد که: « و هر چیزی را در امام مبین برشمردیم »؛ دو مرد فی المجلس برخاستند و گفتند یا رسول الله! آن امام تورات است؟ فرمود: نه. گفتند آن انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند آن قرآن است؟ فرمود: نه. در این هنگام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وارد شد، رسول خدا (ص) فرمودند: آن امام مبین، این مرد است؛ به راستی اوست امامی که خدای تبارک و تعالی علم هر چیز را در او بر شمرده است.» (امالی شیخ صدوق، ص ۱۷۰، مجلس سی و دوم)